



11



کتاب الحساب  
 در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء

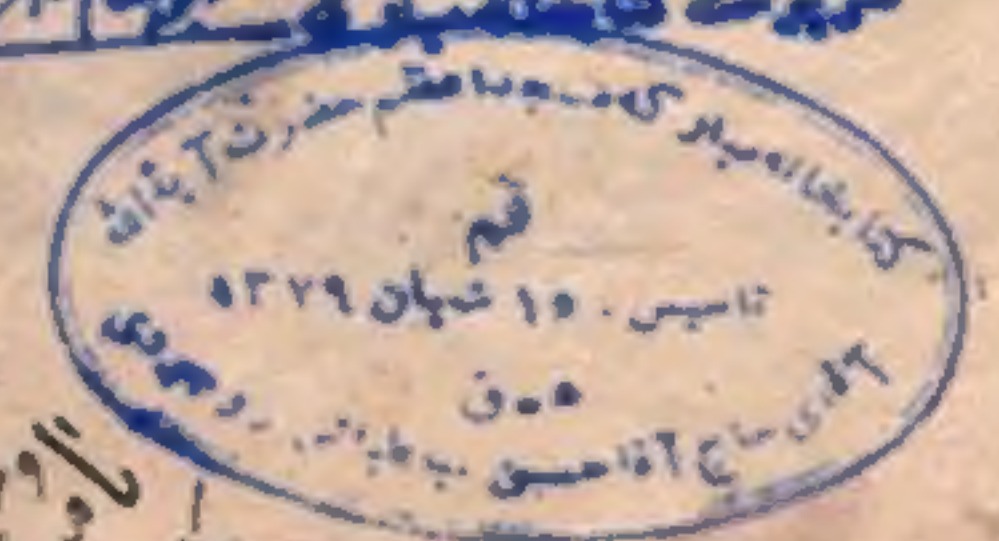
در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء

در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء

در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء

در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء

در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء



در حساب اعداد و اشیاء  
 در حساب اعداد و اشیاء



هذا كتاب نصاب الصبيان

الحمد لله رب العالمين، والصلاة و

السلام على نبیه محمد وآله الطاهرين

چنین گوید ابو نصر رازی  
اما بعد  
پس بسم الله باید تا حمد ذکر شود

کتاب من بخوان کر علم خواہی

کتاب من بحوان لعل علم حوی  
۱۳ اسمیت که مصد ریحیم یک باشد و دلالت کند بر معنی نادم چون بدرالدین و  
و اسم است که هیچ یک از این نباشد چون اسحق و یعقوب فراهی مشورت  
بفرمودی که شهادت مایه هرات و نیستان و الف و عطف ارباب یا نیست  
چشم یا نشکر بعقل خود ۱۴

حد

حَسْبُ حَافِدُ وَحَفِيدُ حَاسِدُ

ما حركه الشمال لنحل الدقيق

وتحرّكة الشمال لِنَحْلِ الدَّقِيقِ

که چون صبیان را پیش از تعلیم لغت عذر

و غبت میافتند با شعار فارسی

چه خوش آمدن شعر مرطبه های مو

حسد حافده وحفده حاسده  
فاخره الشمال لخل اللّ قيق  
وتحرکه الشمال لخل اللّ قيق  
که چون صبیان را پیش از قلم گرفت عرب  
و غبت میافتند با شعار فارسی  
چه خوش آمدن شعر هر طبعهای موزون  
طبع بقاء مهله و بآه ساکنه و عینی مهله



عَرَبْ

عزیزیت و تعلّم لغت کلید همه

علمهاست پس قدری از وی بنظر

یاد کردیم تایی تکلف یاد گیرند و چند

بیتی که ضابطه بود از هر چیز بر از علو

در میان این قطعهها در آوردیم تا بنوشتن

و خواندن این دشنها هر کس را رغبت

ملاحظه فرمایند که در این کتابت بی وارید  
کرده اند  
و در این کتابت و در این کتابت  
و در این کتابت و در این کتابت

علاج نشود

عَرَبْ

خرد و الق لبّ نهیه است حجر

و ها و ذکا زیرکی عقل را ی

القطعة ثانی فی بحر المجتبی

زهی بکاستن جاها قد تو سر و روان

رخ تو بر فلک دلهری مه تابان

مُفَاعِلُنْ فَعْلَاتُکْ مُفَاعِلُنْ فَعْلَاتُکْ

اینها همه تعجب است  
و اینها همه تعجب است  
و اینها همه تعجب است

اینهمه خبر در اصطلاح اهل عرب متین مفسرین و ان در باره مفاعیلین  
فعلاتین مفاعیلین فاعلاتین باشد مجتبی سالم و غیر سالم باشد  
فعلات سالم آمنت که در باره مفاعیلین فاعلاتین فاعلاتین  
سالم آمنت که در فاعلاتین فاعلاتین فاعلاتین فاعلاتین

علاج نشود

علاج نشود



بکوی حنث این حس را و خوش برخواست

ضیاء نور ساروشنی افق چه کران

فی خفیف جوان و سبک نقیل کران

ذهب ز راست و جدید آهن در صاف

لجین سیم و زجاج آبکینه مقدن کان

نجاسی و صفر منی و روی آنکست کرب

خلیت

خلیت ریور و غالی کران رخپس ازنا

جرار و صیف حسام است غضب صارم

مجن و جنه سپهر ستم تیر و قوس کما

عصب بی و یکبه جوشن است و ذرع

و حق کند ولی نضل مقبله پیکان

هدف نشانه عرض هم خطبه رهگیر است

بکوی حنث این حس را و خوش برخواست  
ضیاء نور ساروشنی افق چه کران  
فی خفیف جوان و سبک نقیل کران  
ذهب ز راست و جدید آهن در صاف  
لجین سیم و زجاج آبکینه مقدن کان  
نجاسی و صفر منی و روی آنکست کرب  
خلیت ریور و غالی کران رخپس ازنا  
جرار و صیف حسام است غضب صارم  
مجن و جنه سپهر ستم تیر و قوس کما  
عصب بی و یکبه جوشن است و ذرع  
و حق کند ولی نضل مقبله پیکان  
هدف نشانه عرض هم خطبه رهگیر است

بکوی حنث این حس را و خوش برخواست  
ضیاء نور ساروشنی افق چه کران  
فی خفیف جوان و سبک نقیل کران  
ذهب ز راست و جدید آهن در صاف  
لجین سیم و زجاج آبکینه مقدن کان  
نجاسی و صفر منی و روی آنکست کرب  
خلیت ریور و غالی کران رخپس ازنا  
جرار و صیف حسام است غضب صارم  
مجن و جنه سپهر ستم تیر و قوس کما  
عصب بی و یکبه جوشن است و ذرع  
و حق کند ولی نضل مقبله پیکان  
هدف نشانه عرض هم خطبه رهگیر است



وترز آمد و معارض بتیر کز میدان

عجاج و نفع و قتام و هبا و هج عبار

کلوم خستکی و موت مرگ و مره توان

حشاشه باقی جان عراضه راه آورد

قراضه ریزه زر رخ سود و خسر زیان

بغوث و نس و یعوق ست و بقل و دغری

ایغوث از یعوق مرده اسم بی است  
امده بوق میرسدند و در قران  
بغوث یعوق نس و بقل  
بغوث یعوق نس و بقل

سواع و لات و منات است نامهای بتان

صنم چه نصب و نصب دان و جیت ند طاغوت

وثن بت و وثنی بت پرست و آل پیمان

چو عود شارف و ناست ثلب ناقة پیر

افیل و حاشیه و حستواشتران جوان

القطعة الثالث في حركات مل

تأحال



تَوْبُ جامه رُفِ روزی زانو نشسته باب ۴

عشر

فَقِي مَفْرُوشِمْ سِيَهْ وَ اِذْنِ كُوشِ تَرُوشِ كَرِ



مَدَنَه صَلَح وَحَرْبُ جَنك وِیوم رُوز و لیل شب

عَیْطُ حَشِیمُ ضَحْکُ حَنْدَه حِلَّه خادش نُقْبَه کَر

شادق و شمس و ذکاء و یوَح بیضا اقباب

سَام و تَبَر و عَسْجَد و عَقِیان و عین نضر در

نَیک صَحْبَت قَبْلَه بوسه مَهْر کاپین خَدَن دَو

زُوج شوی زوجه زن غر هات سُسْت خلَّت

حنطه

حَنْطَه کَندَم دُخُن اوزن خَبَر نَان و لَحْم کُوشَت

اَصْل بَیخ و فَرَع شَاخ و یَزْد رَحْم و فِطْر بَر

لَجَه و دَا مَاء و یَم و جَر دَر یَا فَعْر تَلک

فیل پیل و بق پشه طی حمار آهو و خر

شَنَشَنَه جَیْس شِمَه دیدن دابست خوی

عَیْط باران تلج برف و تاد نم سِلُول سَر



کوه روزن عرفه دروازه است و سده پیشگاه

سکه کوجه درب دروازه است و معبر رهدار

سَنَد و سَنَدِ طِی عَدُوّه دَجَلَه عِيقَه و سَا حِل کُنَا

مَعْبَر اَنچه بگذراند مَعْبَر اَن جای گذر

بَر مَحامه سِتَر پَرده رُقعه پاره رَت کهن

الْظَهارة ابره دان و البَطانة <sup>روقا</sup> آسترقا <sup>استرقا</sup> ستر

زیره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان

جده و دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعه الرابعة في بحر المجت و قد مضى

زنی طراوت رویت کل همیشه بها ر

قد تو بر چین حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن ففلات مفاعلن ففلات



تو بحر جشت این بگردان و کن تکرار  
فریج چنبر و کم آستین و سب دستار

چو ذیل دامن جامه است و تکه بند آزار

قطاب و جیب و سر ایل آزار و حنف موزه

عتاد سازده و جسر پل ز مام مهنا ر

مدینه و بلد و مصر شهر و سور و ریح

حاکمه

چنانکه معرکه لشکر که اشت حیف حصار

لبیب غافل و غرو غنی و غافل کول

شقیق داور و رد و رفیق و صاحب یار و غیر محبت کردنت

حدیفه باغ و حبیب چوب و خوخ شفق

سفر جل آبی و تقاح سیب و دقان نار

کثیر یحد و وافر تمام نافض کم



نیز از آن بختی و چون زال بویست  
تسبیح ششون است  
قلیل زر و پیرانندک و حساب شمار

صیغه نامه قلم خامه دان و سگین کار د  
خیاط نخیط سوزن چو خراط و سم سوفار

عقود کلب گزنده جمل شتر با شد  
شمله تنی رواست و طلیح مانده ز بار  
اخذ یکی عشره ده مائه صد اثنان د و

ثلاث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

ولیک سته و سبعة ثمانية تسعة

شش است و هفت دگر هشت و نه چو الف هزار

چوبیست عشرين دان و بعد از آن ثلثین سی

چو اربعین چهل و پنجمش و خمسين دان

چو شصت ستین و هفتاد باز سیهین است



انشاء به با نیست که بعد از  
بشار دهندا در نو دانت

دگر ثمانین و شصتین توالیش میدان

بصورتی است و طایفه سرخ  
و خانه که پراز ققاع با نه و آب زمینی

عقار قهوه و راج و مدام فرقف <sup>اینها هم بزرگ است</sup>

کی دلاور و فارسی سوار و صید شکار

بفتح عینی در انور خشت  
کسب خاد و خشت و تین پیرین

عرب پداست و صوبه خلاف و ناز و بید

چو غل حزمه فیر صا دقوت دلب جنار

بفتح حاء و درخت نور شست  
و ان درخت چار و است و شیش و ان ترتیب خشت و پیر و

چو طلح و خط درختان خار با میوه است <sup>چون</sup>

نیز در این  
نیز در این  
نیز در این

چو ابل شوره کز و شوک خار و سد کنار

نصائح است گرفتن چو دست یکد سکر

نفاق است گرفتن کنار و حجر کنار

نفاق است گرفتن کنار و حجر کنار

انقطاع خام در بحر المجت است

برین در صدف خاطر هنر پرور

ز بحر جنت دگش سفینهای کهر



مفاعلت مفاعلت مفاعلت مفاعلت

بخوان ز بعد وی این قطعه مضاب زبر

قرب و رکن جیم است و خویش این پس

ولید و طفل چه ام والد ه ما د ر

رحم قربت و زهدن بود حتن داماد

چنانکه مهر و حسن والد اب است پدر

زکیت

زکیت پاک و حنی مهربان حنی پنهان

جلی پدید و بنی و رسول پیغمبر

ملك فرشته فلك چرخ مشری برجیس

شهاب و کوب و درری و نجم چه اختر

فلق سفیده شفق روشنی در اقل سب

ربیه دختر زن بنت ابته دان د حتر

بار طیب و پاکیزه آشتن آشتن

جمع او انبیا است و جمع رسول است

الحق

است و انبیا است

جمع او انبیا است و جمع رسول است

جمع او انبیا است و جمع رسول است

است و انبیا است

جمع او انبیا است و جمع رسول است

است و انبیا است

جمع او انبیا است و جمع رسول است

است و انبیا است

جمع او انبیا است و جمع رسول است



کاوند کاو ماده  
 حمل بره بقرو و ثور کاو و عجل پچش درخت  
 نفع هم و بروز بر سینه و کلیه میوه از عصب و ریه و جگر و کلیه  
 آمده و ریه و جگر و کلیه میوه از عصب و ریه و جگر و کلیه  
 و بروز بر سینه و کلیه میوه از عصب و ریه و جگر و کلیه  
 مراد زهره طحال کبد سپرز جگر

بے حد دور و واپس امام پیش و وسط

میانہ وسط میان تحت زیر فوق زبر

غلات سندان فطیس بک و منق دوم  
قدوم وخت نیشه حصین و فاس تبس

سوار

سوار دست بر خن چه پای را خلخال خلخال  
سوار میان او خال داشت و موهای قبان باخته و آنرا در دست  
سوار و زینت و از دست سوار آینه سینه

*و او بیرون نبرد مرغ و شتر است  
جمع او و شتر و عقده بیرون نبرد تان*

و شاع یقیناً و ماسی و  
 بفتح ما، و کسر ال در اصل به سبب  
 بوده هنوز را از یاد اخذ بدست  
 رفتند بفتح کاف و عجب  
 بدی، نخستین و ثانی دوم را خیس پسین  
 و این نیز به سبب  
 وزن فعل است بفتح  
 و این نیز به سبب

نقیض و اولی و آخری و آخر است دکر

قیس کرئے و یبق قبا و ریطه رکو

نصیف چہ خارا است و مقنعه معبر



بفتح هـ نه تلخ

و اصل عرب تلخ و میوه

اجاج و تلخ و تقه بی مزه است و مال شور

بفتح جیب خوش و زعفران و زعفران

بفتح جیب و زعفران و زعفران

فرات و غریب ز بیب آصف موین و کبر

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

شراره خدره بود مارج و شواظ لصب

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

زبانیه فخرجه افکشت رماد خاکستر

بفتح فاء افکشت افکشت

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

جین خیر و دقیق اردان تحاله سبوس

بفتح جین بفتح بی و زعفران و زعفران

ادام نان حورشی و قند و سکر است سکر

خرام

تلخ تلخ

۱۲

خرام تنک و ثقر باردوم لجام لجام

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

عنان دوالوی و منطق و نطق کمر

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

رکاز و کتر بود کچ و صیرفی حتراف

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

ستوفه سته و حداد و قین آهنگر

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

شفا جرف لب وادی و هار افتاده

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران

جهت چه و جهت و شطراست و سوی قله چو

بفتح نین بفتح بی و زعفران و زعفران



بیم و بیکم و بیکم و بیکم  
بیم و بیکم و بیکم و بیکم  
بیم و بیکم و بیکم و بیکم

بیم کنک و ذریعه و سبیل و رجل و یک  
بیم کنک و ذریعه و سبیل و رجل و یک  
بیم کنک و ذریعه و سبیل و رجل و یک

القطعة الثاویس فی حرا البرمیل

ای که چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود

بیت ما را غیر ذکر خیر بقا گفت و شنود  
بیت ما را غیر ذکر خیر بقا گفت و شنود  
بیت ما را غیر ذکر خیر بقا گفت و شنود

چونکه

چونکه دانسته که این جبر و درمل شد کوی رود  
چونکه دانسته که این جبر و درمل شد کوی رود  
چونکه دانسته که این جبر و درمل شد کوی رود

چون غیب انکورو بین انجیر و کم اثری مرد

اصفر و فاقه چه زرد است <sup>بیت</sup> <sup>بیت</sup> و قانیست سرخ

هست اخضر سبز واضح روشن و ازرق کبود

حبندل و صخر و حجر چون جلد و جلود سنگ <sup>رسم شکست</sup>



هست حصبا سنك ریزه ماء وادی آب رود

جود فیض جود بخشش جوده یکی جوده تک

و عظم و میثاق و محبت پند و پیمان و درود

عین در زرها زیانست و عین در دایها

چون عناد آن بی نیازی و رمبد خوانی سرود

ظرد آیه حی زنده حلو شیرین مره سَلَح

نوم سیر و جلیلان کشنیز و چون حمص نخود

هاویه دان و جهم دوزخ و عشاق دیم

دود کرم و دغ خاص است دخان یحوم دود

القطعة السامع نیز در جشت است

چه دل به پرده عشاق بر کشد آهنگ

بهر جشت خواند غزل بنفشه و چنک



شعاع وی ز هر صیغ چه شکوفه ورنک  
یعنی شعاع مر

وَلِي خُجَامَه وَكَرْكِي كَبُونَرِاسْت وَكَلَنْك



فَصَبْ فِي آهْدِ طَرَفَاكَ زَوْبِرَاعَهُ عَرُو

چنانکه شعبان و تمساح از دها و غنک

قسامه پنجه سر کنند آن جنده چهل

و بی شتر مقناطیس دان تو نوعی سنک

فقا هه دانق کافی براند و طبع مشق

ذلیل خواد و عزیز ارجمند و قصد اهنگ

چه طابه طیه و یثرب مدینه امقری

چه بکه مکه شناس و طفا و مروه دوسنک

جدید و خص و قشپ و بدیع تازه و نو

شرجه هیه جنتیه کان مقاتله جنک

سویق پیست و جیشش و حریش بلفوریش

جنب طعام درشت است و حول چه پوزنک



القطعة الثامن در بحر تقارب است

ز شرم رخت لاله را خوف شده دل

ز وشك قدت سرود پای در گل

فعلون ففولن ففولن ففول

تقارب ازین بحر گردند حاصل

ز آب و غام و نرا خان و طین کل

وطن

وطن جایکه کرم ز زر بیع منزل

ده اسب اند در تا خن هر یکی را

بتر تپ نامیت روشن نه مشکل

مجلی مصلی مسلی و ساط

چه مرتاح و عاطف حظی و مؤمل

لطم و سکیت ارب و حاجت عرق خوی



الفاظ مشافه است و  
بجمله بیفت

به تکرار دوازده بار  
خله جاش ویا  
وسیه ویا  
و عقیقه ویا  
و عتاق ویا  
وین ویا

فؤاد است و قلب و جنان و حشاد

برین ده دودیکر الحاق

یکی هست قاشور و دیگر چه فسل

امام هدی فخر دین فرا

زاسماء اسبان نلفت است مشکل

غیور است دشمن لبوس است ضدش

اسفلیت

اسیف است غلین خیف نست بیدل

القطعه التاسع فی بحر المتقارب است

ایا عارضت رشك خورشید و ماه

کرفت در تقارب شود اشتباه

فعولن فعولن فعولن فعول

بخوان خوش مزین وزن هر صبحگاه



شمر میوه حب دانه و تبین کا ه

طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ پیر و نفس

دم و جند و جیش است و عسکر سپاه

عرض خواسته طارق و طالادش

نوش با کهن دان و فاسد بنا ه

عذو

غد و امیس عکسند فردا و دی

چه ابیض سفید است و اسود سیاه

عده و مسا با مداد است و شام

عشا و قحفتن قلنسو کلاه

ذبولست و غریبت و سبیلست دلو

رنگی جت و بئر و قلیبست چا ه



[illegible]

خطا جرم ذنب است و عصیان کناه

مَلَاذُومَعَاذُاسْتَفْلِحَامِنَا

حَبُّ هِزْمِ ابْتِ وَضِرَامُ وَ حَصَبُ

فروزینه عشب و کلا دان گیاه

٢٢

سِیَاحَتِ بَلَشْتَن سِیَاحَتِ سَنَّا ۵

حکم داور و محکمہ جای او

ولی بیتہ میجو شاہد کواہ

قعيدہ حلیہ صفینہ و بض

زن و بعل شوهری دنیته کلا .



فَاعْلَاقَاتُ مَفَاعِلِنِ فَعْلَاتِ

من وعن ازالى و حتى تا

72

تِلْكَ اَنْزَلَتْ جَوْذَالِكَ اَنْ مَرَد



حَرْفِ شَرْطِ اِی اَدِیْبِ مَلِکِیْبِ مَآ

اِنْ وَلَوْ کَرَمَتِ کِی و لَا مَنَه

اِنِّمَآ هِجُو جَمَّآ هَر جَا

دَنَی و هَدَی و هَدِی اِیْنَ رَن

مَرْدَرَاو دَوَسْت بَا هِنْدَا

هَنْ جَع زَنَان و هَمَّ مَر دَان

باز

باز ما راست لفظ ا تیا نا

اَنَا چون اِنِّی و اِنِّی مَن

مَا چِه و چِیست مَن کِه و مَع بَا

فَ پِس و قَبْلُ پِش و تَعَدُّ پِست

لِ مَرُو لِی مَرَا لَنَا مَا سَرَا

صَه مَکُومَه مَکَن دَع و دَرْمَان

پیش عار ارامت  
اسکت پیش خرامت و نون



نقح ها و لام و فتح و هم نشد  
نقح بفتح و نقح بفتح و نقح بفتح  
نقح بفتح و نقح بفتح و نقح بفتح  
نقح بفتح و نقح بفتح و نقح بفتح

لَمْ وَلَمَانَه وَهَلَمْ بِيَا

مُدُّ مَنَدُ آزانِ زَمَانِ بَا زَا سَت

شَرَّ اِنْجَا وَهَمُنَا اِنْجَا

عَیْرُ حَرْقُطُ هَرْ كَزَا یَضَا نِیْرُ

رُبْتُ وَرُبُّمَا وَرَبُّ بَسَا

مِرْقَدُ وَصَحْنُ وَرَقْدُ وَعِیْفُ قَدَحُ

طرفه

طَرَفَه زِبَا قَبَحُ نَا زِبَا

رَبَاعِی در بیَا مقامات دوازده کانه

عَشَاقُ مَرَقْدُ حَسَنِیَّتِ چوراست  
مقام اول مقام دوم مقام سیم

دَر پَرْدَه بَو صُطْلِ وَ هَاوِی وَ نَوَاسِت  
مقام چهارم مقام پنجم مقام ششم

تَا كَشْتِ بَزْرَكِ دَر صَفَاهَانِ وَ عِرَاقِ  
مقام هفتم مقام هشتم مقام نهم

زَنَكُولَه جَا زَكُوچِكِ اَنْدَر سِرْمَا اسْت  
مقام دهم مقام یازدهم مقام دوازدهم

در بیَا مقامات دوازده کانه  
مقام اول مقام دوم مقام سیم  
مقام چهارم مقام پنجم مقام ششم  
مقام هفتم مقام هشتم مقام نهم  
مقام دهم مقام یازدهم مقام دوازدهم

در بیَا مقامات دوازده کانه



در بحر جتت باز این قطعه گفته شد

نهی پیاپی تو خویان عاده روی نیاز

قد چوسرو تو عشاق راست عمر دراز

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بگوی جتت خوش خوان تو در مقام حجاز

رجا امید کرا نیست و سوق و حل وجود

روائی

روائی و نصف عدل و صوت جرس آواز

حضر و غایر و غور است و هجل و هده شب

بقاع و ربوة و تل است و مجد و هضبه فراز

طعام خوردنی و جل ترب و ملح نمک

آرز برنج و مرق شوربا قلولا غاز

قصید مفر سبیل است و رار مفر تنک



قد بد قاق و سَمِین قَرَب و طویل دراز

مَحِیض دَوغ و لَبَن شیر و کُزَبَره کشنیر

کَرَاغ پاچه و جَبَن و بصل پَیر و پیاز

سَمِید در مَگه نان سفید و خَل سرکه

رَغِیْف کرده بد است و ابتدا اَغاز

قَطِیع دَان رَمه جَدی و عَناق بَز غَاله

چنانکه

چنانکه معز بزو و صَنان میث و تَیس نَاز

ابو المَلِیح چکاوک و رَاسِیت قَبِره نَاسم

چو نَسر کرکس و چون صَغر چَرخ بازی باز

صَغر خور د و حَباری شَواز و مَحَلب چَنک

حَد بد تَبز و مَسِین چه فَنان و مَقَطع کاز

تَکرع است و و ضَوَاب دَست نَیت عَرم



صلوة نماز  
واحد و دو  
سه و چهار  
پنج و شش  
هفت و هشت  
نهم و ده  
جدام خیره  
از غم و غم  
باید در غم  
ناله

عطاس عطسه عجب لاعزی جدام خیره

بغيت، وان انظر مترادفات  
بغيت، وبيت

جیان و هاع و هدان بیدل و شتی ناز

رفتاری و اجتماعی

افتخاری بنی نقاشکار  
میرزا عقیب اشکاف

عَلَانِيَه عَلَن وَجْهَرِ اشکاره بود

ضمیر و فکر چه اندیشه ست و بخوی داز

کلمہ ہر سخن است و حریف ہر پیشہ

قرین ندیم بود هدم مشرک انباز

اکیل هر خود و هر کاسه و سمي هر ناز

رفیق یار موافق عشیر چو همسا ز

زینم سند ودعی هم بندی و هم بی اثرم

رسید هم و بعله زن و بنی هراز

شیخ ابو نصر یازد در بحر حجت گفتیه



زنی جمال تو امروز به زروی دبیر

چرا خدك تو آيد بسينه ديں بدايں

مفاعِلن فَعَلات مفاعِلن فَعَلات

بکوی محنت و آوین چهل راس زیر

مبارزو بطل و باسل و شجاع د ایر

شعیر و صبر و کتان جواست و جاش ز عیض و عیض

غضن

خدرخ وجوف اندرون ضیق و خنک تنگی و کم

اجمع انكست است وليك ابهام انكست كراست

باز شبابه است وسطی بنصر و خنصر تمام

## حین و آیات و انا وقت و جدیدان روز و شب

غدوه بکړه بامداد وڅرخو مغرب صبح وښا

عام و حول و حجتہ سال اسبوع هفته شہر



سبت شنبه جفته ادينه حباله پای دام

چون احد يكشنبه اثنين ثلثا اربعه

هست دوشنبه سه شنبه چهارشنبه و السلام

پنجشنبه دان خميس قرن سي سال درست

بضعه از سه تا بنه مرفردها را کير نام

ادق ادنتی و انسان مردم و جتنی پري

اجر

ملفوظات و اختيارات است  
روز که هر روز چه باید  
کرد  
روز شنبه حوتی از هر تکرار  
روز یکشنبه عمارت را شمار  
روز دوشنبه بیت و از نام سبز  
روز سه شنبه دان حمامت را اثر  
روز چهارشنبه روز دانه خرد است  
روز پنجشنبه دو حاجت برداشت  
روز جمعه تن بهیج و دهان  
روز شنبه بانه شیر و فلاحت

اجر مزد و رستوه پاره غرم تاوان دین وام

سقم بیماری و صحت تندرسته تنیه کبر

یق و دم و بیم است و خون و الفلکس فی النی و خام

طل رهمه نزم بایان ساحیه باران سحت

جنت الماوی و فردوس برین دار السلام

این قطعه فی بحر الهزج گفته شده



و زکرد رخت دامن کل پر عطر است

و زدیدن تو دیده مایه مطراست

مفعول مفاعیل مفاعیل و فاع

اجزب هرج است اگر بقرا این فکر است

بِجَنَمِ وَعْتَبِ وَرَبِّ چارم فتر است

میان بنیاده و بجه  
میان بنیاده و بجه  
میان بنیاده و بجه  
میان بنیاده و بجه

اینها همه چیت فرجهای شیر است

انماس

الماس قلم تراش و ماس قلم

انقاس مداد و نام جنشش حیر است

ذکر ازواج مطهرات سید کاتبات علی علیه

نه جفت بنی که پاک بودند همه

بد عایشه و خدیجه مهرمه

در خدیجه  
در خدیجه

با امه حبیه حفصه بود و زینب

در زینب  
در زینب  
در زینب  
در زینب







خدايی



عوج کجی و جر زج کلاه و امت بلند

خبار نرم و اخازه غدیر وقاع کویر

این قطعه در بحر رمل گفته شده

ای قدت سرو خرامان وی رخت مائام

ساز در بحر رمل بار دگر سیر مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هجو بلبل بعد ازین این قطعه بر خوان صیغ و

فرم قطریف و حلا جل سید و راس و هم

مهر است و دست صد دوستی چیر و اسم نام

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و قفل کرد

جنب پهلو جار همسایه نکهبان سطر بام

لون دنک و ریج باد و غیم و عین و میع ابر



نوع قدیمی  
سوی  
کرامت

نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه

نقطه مشیت  
نقطه مشیت  
نقطه مشیت

ز بده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف

کوز کوزه قصعه کاسیه قدر دیک و کاس جام

لقت شلغم بقل نره زریع کشت و ربع دخل

کدس خرم خرمه دسه صعب انف تندو  
نصفه دسه دسه  
نصفه دسه دسه  
نصفه دسه دسه

نقرت و خرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

خدرن

نوع قدیمی  
نوع قدیمی  
نوع قدیمی

شن چه بھاء و بھا و و شنی

نقطه مشیت  
نقطه مشیت  
نقطه مشیت

ثبور است و بل و بود و بل وای

نقطه مشیت  
نقطه مشیت  
نقطه مشیت

عیون شور چشم و بلید است کند

نقطه مشیت  
نقطه مشیت  
نقطه مشیت

بود لوزی المی نبر راری

نقطه مشیت  
نقطه مشیت  
نقطه مشیت

حقیق و جدیر و فین حری

نقطه مشیت  
نقطه مشیت  
نقطه مشیت

سزاوارها کبر و ادخل دای







فعلون فعولن فعولن فعول 1

چه گفتی بگو ای همه دلربای

اله است والله ورحمن خدای

دلیل است و هادی تو کورهنای

حمد ستوده امین استوار

بقدر ثنافت ویرا خدای

خدا بش بداد اینجاں ملک سالام

کتیبه بدو ناعم و شوق انکه

قمو صوفی و فطاط و سلیح و سلا لم

ذکر ماههای اهل روم است

بدان ای کل که رویت چون بار است

هرج مجروران نامدار است



مفاعیلن مفاعیلن فعولن

د این تاریخ دوم اردیبهشت  
دوست یوز اسکندر د القزین  
پیر خستوکی و سید یاجوج و ماجوج  
اوسته و درو از حکایت او  
مذکور است

دو تشرین و دو کانون و پس آنکه

شباط و اذرو نسیان ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول

نکله ریش که از من یاد کار است

این تاریخ دوم اردیبهشت  
دوست یوز اسکندر د القزین  
پیر خستوکی و سید یاجوج و ماجوج  
اوسته و درو از حکایت او  
مذکور است  
در این تاریخ دوم اردیبهشت  
دوست یوز اسکندر د القزین  
پیر خستوکی و سید یاجوج و ماجوج  
اوسته و درو از حکایت او  
مذکور است

ذکر ماههای قدیم و مشهور و حلالی

ز فروردین چه بگذشتی مه اردی بهشت  
آفتاب در دهمی

بمان خرداد و تیر آنکه چو مردادت هی آید

پس از شهر یور و مهر و ابان و آذر و دی  
آفتاب در دهمی

که بر بهمن جز اسفند از من ماهی نیفزاید  
آفتاب در دهمی

اسای ماههای عرب است

این تاریخ دوم اردیبهشت  
دوست یوز اسکندر د القزین  
پیر خستوکی و سید یاجوج و ماجوج  
اوسته و درو از حکایت او  
مذکور است  
در این تاریخ دوم اردیبهشت  
دوست یوز اسکندر د القزین  
پیر خستوکی و سید یاجوج و ماجوج  
اوسته و درو از حکایت او  
مذکور است



از محرم چه گذشتی چه بود ماه صفر

دوربع و دو جادی ز پی یکدیگر

رجب است از پی و شعبان رمضان و شوال

پس بندی الفقهه و ذی الحجه بکنینک نظر

ذکر ایام خنسی که در هر ماه عرب و هر ماه قدیم است

هفت روز خنسی با شد در ماهی

زان حد رکن تا نیای هیچ و پنج

سه و پنج و سیزده با شانزده

بلیست و یک بابیت و چهار و بلیست و پنج

ذکر خانهای کوالب سببه و ستاره است

حمل و عقرب است باب هرام

قوس و حوت است مشتری را م



نور و میزان چه خانه زهره است  
در آسمان بیست

منزحل را بست جدی و دلو مقام  
کیوان در آسمان هفتم  
در آسمان پنجم

تیر جوزا و خوشه ماه سرطان  
عطارد در آسمان دهم است  
ماه خانه اش سرطان است  
خانه افتاب شیر مدام  
اسد

و منزه کی گفتیم از نجوم ثور را

تا بیا موز بیش تمام تمام

ذکر بودن افتاب در بروج اثنی عشر  
ایم بقدر است و ثانی  
در هر برج را بخت روز میریخته

خور مجوزا سی و دلو و سی و یک است  
میر افتاب در حمل سر و یک روز  
در دوز و سر و یک روز  
مرد و دوز و در سرطان سر و یک

حمل و ثور و شیر با پس و پیش  
روز و در اسد سر و یک روز  
در سنبله سر و یک روز  
مرد و در عقرب سر و یک روز

دلو و میزان و حوت و عقرب سی  
ونس بیت در دوز و در حوت  
بیت و در دوز و در حوت  
و در حوت سر و یک روز

بیت و نه قوس و جدی بی که و بیش

اسای بروج اثنی عشر به است



برجها دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلل حی لا یوت

چون حمل چون ثور چون جوزا سلطان واسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو

در دانستن آنکه هر روز در کدام خانه است

انچه از ماه شد مثنی کن

اینکه در وقت آمدن زده خفت کرده اند  
و در غایت از صوفی غار در خانه حبیب  
نام خانه اند بانیه تریب کبیر  
که در این جبل و ثور و جوزا و برجها  
به تسبیح و تهلل و در تهلل حی لا یوت  
و سلطان واسد و سنبله و میزان و عقرب  
و جدی و دلو و قوس و دلو و دلو  
و در دانستن آنکه هر روز در کدام خانه است  
و در دانستن آنکه هر روز در کدام خانه است

پنج دیکر فزای بر سران

اگر خانه که نه اند فرز در کدام بر تبت  
به بید که چند روز از ماه گذشته

پس به پنج ازان ز خانه شمس

همان قدر دیکرین بنماید و  
دیکر بر روزیاده کند و ملا حقه کند

خانه کیر و جای ماه بدان

که ماب در کدام بر صفت و هر یک  
به دایره بر صفت بکنند و مای  
که تمام شود ماه در ای باشد

انچه ماند در آخرین منزل

ضرب کن در شش و درج میدان

اسای کواکب سیاده است



بر فلک هفت کواکب ستیا ر

به آنکه بر تارده از نیم تاره است  
فلسفه و هر طبقه از طبقات مردم  
پیکر از نیم کواکب تعلق دارد مثلاً

افریده خدای عز و جل

فلک اول از قرات و فلک دیم  
از عطارد و فلک سیم از زهره و فلک

قمر است و عطارد و زهره

چهارم از شمس و فلک پنجم از  
مریخ و فلک ششم از مشتری و فلک  
هفتم از زحل و فلک هشتم از زحل

شمس و مریخ و مشتری و زحل

فلک نهم و کوه از نیم هفت کواکب  
و هجده تاره در آن نیست اما  
زحل کواکب پیر و دو مقار و آیه

اسای کواکب است بزبان فرس

خاندان قدیم است و متر شمرده  
سرت و قصه و علم است و مریخ

کواکب مه و تیر و ناهید میدان

و اینها در فلک است و اینها در فلک  
چهارم است و در فلک نهم است  
و اینها در فلک است و اینها در فلک

چو خورشید و بهرام و برجیس و کیوان

افکار و مری و زحل  
و کواکب و روح حساب جل

لا ولا لب لا ولا لا شش مه است

از پیش گفته که افکار و روح حساب جل  
در وجود سر و در زحل و کواکب  
بماند و منسوب است که یکی با اینها

لا لک و لک لک لک لک لک لک

اسای سالهای سن کات است

ایم جزو است و در فلک  
سرت است و اینها در فلک  
نهم است و اینها در فلک

موش و بقس و پلنک و خروش شمار

پنجگان و آفرین و آفرین

زین چهار چه بکدی غنک آید و ماز

نورانی و ایلان ایل



انگاه با سب و کوسفند است حساب  
*موت ایل* *قز ایل*

هدونه و مرغ و سگ و خوک احرار  
*بجی ایل* *تخا قز ایل* *ای ایل* *تقو ایل*  
ذکر اسای سالهای بقرا است  
بتیه و جذع ستن کاواست انکه

*مضج جیم در آل قار و دود که کو غنم دو ساله*  
*موت پنج ساله*  
تنی و ربای سدی است و صا ل  
*موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله*  
ذکر سنین است

خاص لبون است و حقه جزع پس

*موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله*  
*موت پنج ساله*  
تنی و ربای سدی است بان ل

پستی

از طحلات و حسابات  
در قلم از عبارت باقوت  
نکته کویت مقایس  
تو کبر سباده و سبک  
کریه و سبک و سخت و سبک  
بستان در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله

پستی محلیف و بعد سه ساله نیرش

شود عود از قوه حمل عا طل

ذکر امراض مزینه است

خشن و لادع است و اعیای

جدری و مدد و حگا ک

ناجن و رخوه کا سر و صا غط

موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت پنج ساله  
موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت پنج ساله

موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت پنج ساله  
موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت پنج ساله

موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت پنج ساله  
موت در آل قار و دود که کو غنم دو ساله  
موت پنج ساله



وَأَنْ مَفْشَحَ كَزَوْعَضْلٍ سَتَدُ جَاك

*بجای خط و در مصیبت که چنان میاید  
که انتظار سوزنی میکند  
در مصیبت که صاحب او را سوراخ  
در انتظار پیدا شود که چنان سوز  
باید بود*

ضربان ثقیل و ثاقب بآن

*تعبیه و فتح بین مناد  
در وقت که روزی که در وقت  
در وقت که در وقت که در وقت  
در وقت که در وقت که در وقت*

آن میسلی که اصل اوست هلاک

ذکر قادیات سبعة در این باب گفته اند

*در لغت و در لغت و در لغت  
در لغت و در لغت و در لغت  
در لغت و در لغت و در لغت*

نافع مدنی ابن کثیر از مکه

*قادر و است از مکه  
قادر و است از مکه*

بو عمرو زبصره ابن عامر از شام

*قادر و است از بصره  
قادر و است از بصره*

پس

مختص لکنا نفا و مسجده

پس حمزه و عاصم و کسائی کوفی

*قادر و است  
قادر و است  
قادر و است*

این نسبت جمله شان بود بالاتمام

در بیان صفات خوب صورتان

ده چیز لازم آمد تا خوب خوب شد

هر چیز را در و بطلب در چهار چیز

*بوی و بوی و بوی و بوی  
بوی و بوی و بوی و بوی  
بوی و بوی و بوی و بوی*

خورد و کلان و کر و بلند و دراز باز

*بوی و بوی و بوی و بوی  
بوی و بوی و بوی و بوی  
بوی و بوی و بوی و بوی*

مختص لکنا نفا و مسجده



در بیان حروف مخصوص بزبان عرب

در کلام فریب ناید هفت حرف

## حایکی زانست بشمارای حریف

صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و غین

بأن جوبك يك والفاظ اي ظريف

بدانکه هر کس که یک روز نیز در دزدان  
حرف زبانت و این جهت در  
در لغت فرسی نموده و بعد از آنکه  
که هست حرف است که در لغت  
فرسی نموده و آن وقت که  
شیخ ابو نصر ذکر نکرده و دیگر  
بدانکه چهار روز در فرسی هست  
که در لغت عرب نموده و آن  
به و ز و کاف و جیم

تأویس و شاد و صابر و طاهر و عابد و عابد  
و بنو اکثون تا که است آن حروف و یاد گیر  
تا بیاموزی شیخ اندرین معنی معاف  
هفت حرف است که اندر فارسی ناید که

## ده دوجینر بجای ار روز عاشورا

شود خدا ز تو راضی و هم رسول خدا

عبادت و صدقه صوم و سمره ذکر و سواک

زیارت وصله وظفر وخلق و غسل بکا

درجہ ہزج پیشہ چین آوردہ است

در حجر هزج پیش چین آورده است



زهی رویت بخوبی کل دهانت غنچه خندان

قدت سرفرواست و رخت ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدان بحر هزج این وزن خوش این قطعه را بخوان

کتف شانه معاروده عقد بازو یسیر اسان

زمجی وز فکی دنبه مرغ و شوی بریان

صم

۴۶

صم گری بکم کنی عرچ لکی بکه کوئی

علیموالم و عسل و دانا و اسی پزمان

سحاب و عارض و مدن و غام ابراست و طلسم

خبا و وایل و وسعتی و مدران و مظهر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنکه

شتا و صیف بی شبه زمستانست و تابستان



عدو و خصم دشمنان خدارو خوف ترسید

و ثاق و فکل بند آمد حصین و سچین چه زندان

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چید

خری رسوادی ناکس ضعی لاغر بقی تابان

سغب غرث و طوی و جوع مصدرها و نفت

یکم سغبان دوم غرثان سیم طیان دکر جوعان

کلف

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال این ناله

خدا رهاش فرغ خائف قلق هایب و جل ترسان

تقی و متقی پرهیز کار و عبقری سیکو

سفن سوهان کذر تیره خدو خیر سدر جان

و قد میخ و و صب رنج و الم درد و جوی سوز

اقط پیئود و ادا و تیق بد خومیق کریان



دفعه اولی و غلبه بر سر نهفته و متراشیده است

خسیر بارد ششم سرد و سخیل گرم و خونی

بجوه بوق

سخت این را کردن

فرج شادی و مسرور است و جذلان و فرح

بجوه بوق

بجوه بوق

ضغ خور دی کبر پیری قلز کافی شمع ناخوش

دنب دنب و لب بازی طلب جستن خرب و

بجوه بوق

غریب و غیل و غابه غیضه و ایک و شیر بیشه

بجوه بوق

بجوه بوق

زبد کفک و سنین خط و مطاپشت و جراب انبا

دراز می آید

توفه

دفعه دوم و غلبه بر سر نهفته و متراشیده است

توفه همه فیهاء و فلات و سبب و پیدا

بجوه بوق

چوبد و و د و بیا با نشت و لوب و حه سنگنا

بجوه بوق

بجوه بوق

لغز اچیه جستان و سراسر سوره افسانه

بجوه بوق

قله د و دله کوه کوی است محجن صوگان چوگا

غص چون عبره بعو رفک و اشک و پیک آله کور

چه مارن دمه بینی و براجم بند انگشتان



مستفعلن مستفعلن مستفعلن

البيت

۱۰۰  
 کوفته در مرقه  
 مستعمل  
 اویت دار  
 مستعمل  
 کوفته در مرقه  
 مستعمل

لوح و سكاك و جو هو املان پر و جالی می

لوح و سكاك و جو هو املان پر و جالی می

لوح و سكاك و جو هو املان پر و جالی می



شاخ بلند و قله سرمه‌سای و سلم نزدبان

جسم و جسد شخص و طلل حوبا و جسمانی بدن

من ذات هستی کون بودن روح و نفس و مظهر جان

سینور و قیظ و خیطل و هر است کربه کلب سک

بر غوث کیک و نمل و ذره مؤرجه عالم جهان

قلت کی راحت خوشی شرت بدی ملکت شهی

سودت

۵۰

سودت سری حیدت نوی کلفت پری زیست

لا دغ کزان بالغ رسان اکل خوران راقه چران

طایر پران جاری روان ساعی دوان قاطع بران

جمع و فریق و قوم و فرقه معشرواقت فتنه

طالق یله شکوی کله همه کله داعی شبان

غی و ضلالت کمری بغض و عداوت دشمنی



تِلْقَا جَمْعِ قُرْآنِ نَبِيِّ بَيَانِ بَيَانِ آيَتِ نِشَانِ

مَقُولُ زَبَانِ سِنُوۃِ زَنَانِ عَاشِي زَبَانِ خُصْرَانِ

شیخ درجہ مضارع فی مودہ

ای سبیر که هست دلت همیو خوار سخت

جان در هوای روی تو خون بسته این تخت

مفتون

اینکه از حزب کمونیست و فاشیست و  
و مخالف یکدیگر و فاشیست و  
اینکه از حزب کمونیست و فاشیست و  
و مخالف یکدیگر و فاشیست و  
اینکه از حزب کمونیست و فاشیست و  
و مخالف یکدیگر و فاشیست و

منفعل فاعلات مفاعيل فاعلات

این میدان مضارع و کوای نخسته جنت

میزاب ناودان و ندانم شجر درخت

چون ملجای پناه و ملک شاه سریر تخت

کل وجیع و قاطبہ و جملہ دان ہمہ

مشط است و نصف نیمه جزواست بعض تحت



این قطعه هم در بحر خفیف است

ای خط رشك رشك تا تارک

میل بحر خفیف اگر داری

فاعلاتن مفاعلاتن

کوی چون بلبان گلزاری

سکر مستی و صحو هشیاری

فَجَنِّ سَدَابَ وُفُومَ وَفَتَدِّ سِرَّ وَاذَرَنَّكَ  
 دَبَاکَدُو وُفُوعَ تَرَاوَشْدَنِدَ سَخْتِ

قَتَا وُخِیَارَ سَلَقَ چَقْدَرِ جَزْدِ کَزَرِ

نَفَاعَ پُودَنَه است وَاثَاثَ وُمَتَاعَ رَحَتِ

خَدَعَه قَرِیبَ وُصَبْرَ شَکِیبَ وُجَمَالَ زَبِی

زَنی وُلبَاسَ کَسُوتَ وُچُونِ جَدَّ وُحَدَّ نَخْتِ



نصرت و عون و مظاهرت یا ری

نصرت و عون و مظاهرت یا ری

نصرت و عون و مظاهرت یا ری

نصرت و عون و مظاهرت یا ری

مهرم و متقن و متین محکم

مظلم و داج و مدله مرتاری

و هی و هن است و ونی و ذلی سستی لیک

ذل ذلت هوان و هون حواری

ابتغال و ضراعت است و ضری ع

استکانت

استکانت

استکانت تضرع و ذان ک

قسم و حلفه و بمین سو کنند

زنی و اهل زمه زینهار ری

یاس و خرمان قنوط نومیدی

چون تقطل بطله بیکاری

قردکی قضا عه سک آجی



جگر و کبد و طحال و ریه و کلیه و مثانه و بیضه و رحم و قاع و دهان و بینی و گوش و چشم و اعضاء دیگر که در بدن است  
حرفه پیکره جزا سزا وادی

ضرب و جلد است هر دو عضو زدن  
ترکی ارماق و هندوی مادی

زتب و دفع است و جزیه سرگزیه

قدف و رمی است و شتم و سب خواری

عرق خوشبوی و عرق نیکوئی

مسک

مسک مشک برآه بیزادی

درد و فلذات یعنی ارکان پیدا شده  
زروی جته هفتاد و یکدم سیما ب

چل و شش است زار زیر سی و هشت شمار

ذهب صداست و سرب پنجه و نه آهن چل

برنج و مس چهل و پنج و فقره پنجه و چار

درد و فلذات یعنی ارکان پیدا شده  
زروی جته هفتاد و یکدم سیما ب  
چل و شش است زار زیر سی و هشت شمار  
ذهب صداست و سرب پنجه و نه آهن چل  
برنج و مس چهل و پنج و فقره پنجه و چار



هر روزن فلزات است بحساب جمل

نه فلز مستوی الجم را چون بر کشتی

اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زیرکن زیبق الماسرب دهن از زیر چیل

فضه ندهن یکی مس و شبه مه روی ماه

شیخ این قطعه را باز در هزج گفته

ذهی

زهی دل برده از کل لاله رویت بر عنائی

شده دیوانه زنجیر ذلفت عقل سودائی

مفا عیلن مفا عیلن مفا عیلن مفا عیل

بخوان این قطعه در بحر هزج ای نوربینائی

وقوف و حدس و شعر و علم و فقه و فهم نائی

غار و حلفه انبوهی حده چون و حده تنهائی



نقح فخر و کاف بجا  
نقح فخر و کاف بجا  
نقح فخر و کاف بجا

بشار مسکنت چون فقر و بوس و عیله درو

نقح فخر و کاف بجا  
نقح فخر و کاف بجا  
نقح فخر و کاف بجا

مخایم و مکائل کیلها فیلوله بیرا ف

بره ضیفن و ضفیه اخته و حقد و حنق کینه

قسیمه فاره ناهه طافت و قدرت تو انائی

رطب خرما و قنوان خوشه عربون خوب آتشه

تخیل و لینه خرما بن چوسه سیخ خرما ن

جنین است

نقح فخر و کاف بجا  
نقح فخر و کاف بجا  
نقح فخر و کاف بجا

جنین است ولد چه چو نسل و نجل و زادو

جو کهل ان مرد و دهوی و شباب و شبان

فیس یکپان آتش دان و کانونست آتش دان

هبوط است و صیب سستی صعود و امت بالا

الی نعمت ضرر زحمت بلا هم نعمت و زحمت

کنان کن غطا پوشش فصح و فتح رسوائی



جست از رخ و لب دل بینا و گلشن

مفعول و فاعل و مفاعل و فاعل

جز مضارع آمده این جریر کهر

از میل مستقره مخدّی و مشکوره دان زکّر

بفتح شین و سکون و  
مجرى که دوزخ و ک

یولاد

0 v

پولاد اینست ضدش واسکاف کفش گیر

ختر بر خوك و رحبس جس هلب كاسپو

نسخیں و قفس سنا چون بنا خبر

شکر است و فرج جوگر و کبر اندرون او

مِهْل دھاتس فہبسی وڈت واپرہ سر

خضیه است خایه عانه زهارست و سره ناف



بِقَرَّةِ مِفْكَ سِينِه ورماعه تار سر

از اهل عبادت الفا مشرك است  
چه عجب كه بوس است

کابوس دان سکاچه وضا عوط بیدلان

جانم هر مند و هتاك پرده در

جانوم هرمنند و هتاك پرده در

بکشتیم چون نون یغیر دام راست  
و اینم مسطرع همه دارد

مِتَاج و مَنَاج و جَد و قَصْد رَاة رَاسْت

سر داد بیغ آید که بوش نشسته  
و صف که روی باب و در و لم چوب  
بفتح هم

وزد و شرفیت و عطن و مؤرد آب خور

در راه مسلمانان  
و به پیش و گفته و معنی  
در هر مصرع از آنست

بَلَدٌ وَيَدْعُوهُ يُوسُفُ وَقَدْ نَزَّلَ

بکبر باد کن دال یز بازه دونه

دیوبند

میرزا قاسم

دینیه و ادیب و هنرمند ادیب هنر

در بحر مضارع است این قطعه و نیکو

ای جان من زناؤك چشم تو كشته بشی

بر دل محبت و زبانی غم لقا بیش

مفعول وفا علات مفاعيل وفا علات

این مجری شد مضارع و سازش و تودر خویش



عقرب چه کردم است و حجه ز هنرش ابرویش

*بغیت دان که از ابرویش*

جعبه جعفر و هجو و فاض و گناه کیش

*بغیت دان که از ابرویش*

اعصار کرد باد و چو نگار و شمال

*بغیت دان که از ابرویش*

باد جنوب خند و صبا پس دیور پیش

*بغیت دان که از ابرویش*

حق نب و صداع و فواد و گباد هست

*بغیت دان که از ابرویش*

درد سر و دل و حک و جرح و قرخ ریش

*بغیت دان که از ابرویش*

میرد

میرد درفش و زغب و گنشت صرم چرم

*بغیت دان که از ابرویش*

با شد غیر اسریشم و هم نرط دان سریش

*بغیت دان که از ابرویش*

انجل فراخ چشم و چو اکحل سیاه چشم

*بغیت دان که از ابرویش*

اشهل نو پیش چشم شمر چون قرابه خوش

در بگرد مل شیخ چنین فرمود

ای بکردت سر زده خوبان حورا منظره



هچو اجم بسته کرد ماه تابان دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست این بحر مل بر خوان بصوت حیره

شع موم وزیف و هجرج ناسه حیده سهر

شاذن و خشف و عزال است ریشاا هویره

سقبه سوداخ است و میجل داس و بیرم کرد بر

کلبستان

کلبستان ماشا است و کلوب انبر و منشار آره

شیخ و فاتی یفن هتم و هرم پیراست و زال

حیز بون شهله عجوز درد پس و شهیره

علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصر کوشک

جدم و بنیان و اساس اصل است و شرفه کنکه

مقدم العین است و موئی ماق موق ماق دان



معنی الفاظی مصرع اولت  
 کین چشم و مو خورش دنبال چشم از طرف زلف  
 رفته در و سكون و باغی است  
 و جشی دشتی و فراء و عیس و مسجل کورن  
 چون ائان یاده خراست و جشی و نوبل خرکه  
 جوزکوز و لوز بادام است عجه خایه دین  
 چون صراط است پالود و مستن پر و ده  
 پس تفت اعمال حج دان رفت هشی و جاع

روث

روث سرکین است و لیکن فرث سرکین رده  
 هیت متطرزوی مرث نسج جیل اسینه  
 لیک عیبی سنک موسی دان و حلاق استره  
 شیخ باز در بحر مضارع فرستاده  
 ای برده مهر از مه روی تو مشعله  
 مه کیست تا بروی تو کرد مقابله



مفعول و فاعلات مفاعیل و فاعلات

بحر مضارع آمد و خوش خوان بفلسفه

خارج برون جمدیج و ذحلو فیه جلیله  
محل درون طبق ته و صوضاست مشغله

ما بوعه هتد وانه و بطیخ حشر بوژه

چون کفله و کاید و قرص کلچیه لبافله

فتقد

۶۲

فتقد چه خار پشت و سلخفات سنگ پشت

ضبت سو سیمار و صندق و جفر دلقی دله

جبهه چکاد و مفرق و فرق دماغ مفر

ام الدماغ جای وی جمجمه کله

ملاح نا خدای دقل تیر کشتی استه

مجداف سیل کشتی و جردا بو دخله



نقش و کت و هر دو آمد و بنیاد  
اما کتب و نسخه های مهم  
نقش و کت و هر دو آمد و بنیاد  
اما کتب و نسخه های مهم

طَلَقَ وَخَاضَ دَرْدِزَهَ وَغِيلَ شِيرِ حَمَلِ

اُدْرَهَ غَرَوِ شَرِیْ جَدَرَتِ یَقْطَه آبلَه

وَضَعُ انْ بَیْهَلَه اَخِر طَهْرِش بود علوق

تین آنکه باز کونه بیاید بقا بله

مَطْبُوحِ پَختَه مَعْرِفَه کَفِیْرِ وَفُورِ جُوشِ

اُتْقِیَّهِ دِلِکِ پَایَه و طَیْرِ پَاسِثَلَه

در بحر تقارب گفته است

و چیز و ملخص بود مختصر

سوی جز فماری الا مکر

کَایَتِ وَکاءِ وَکاءِ وَکاءِ

وَکَیَّ بِمَعْنی کما اندر خبر

آیا و هیات و یا هینات

ایم بیت تمام موزون است



يا ايها النبي صلى الله عليه وسلم

چو یا ایتهای بودای لیسر

قطعه اخیری در بحر خفیف

ای قدرت سرورخ کل رعنا

کل روی تو در عرف و حیا

فاعلاتن مفاعلتين فعلات

وزن بحر خفیف دات این را

موضع

بفتح هـ و فاء خـ

بفتح هـ و فاء خـ  
 قَرَحَ وَرَجَلَهُ بِقَلَّةٍ الحُمْفَا  
 ازین جهت اورا بقلة الحما میگویند  
 در کنار سیل مرادید و دور راه گذار  
 بر سیل نشانی علامت  
 حفاست و نادانست  
 ۶۴

نصف الفاظ مصرع و حرفه را ترکیب  
نیز میگویند

خرقه دان فرد و منفردتھا

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

کتابت فی

معادست و رف و حر کر می

مفتی زکریا میاں

وینای کرب

ز مهر پراشت و بدو قر سر ما

و

وسكون وا  
كل وماء الورد  
يغيب

کتاب و مکتوب و ضم و ال کا شتی

ورد و کل دان و هند با کسنی

نصفه و نصفه  
نصفه و نصفه

بفتح طاء و دال و بواو

فخر علی و بیاد

ارج وطيب وعيق بونيا



تمت الكتاب النصاب بعون الله الملك الوهاب عناية اقل الكتاب  
على ابراهيم مرصع وعفزان بناه حجت ونعيم ورضوان ارامكاه  
لامحمد كاداداني بتاريخ ٧ شهر جاد الاول ١٢٥٣ هـ

مکتبہ اسلامیہ

عرب  
بأقل الناس

خو كُتِبَ بالقلم وللمصاحبة هو شترية القربى.

وَجَدْنَاهُمْ  
حُرًّا مَاءً كَافٍ لَّامٍ وَأَوْهَنَةً  
رَبِّ حَاشَاهُمِ عَذَابٍ عَنِ

رجب حاشیہ



تمت الكتاب النصاب بعون الله الملك الوهاب عفا به اقل الناس  
على ابراهيم مرثت وعمران بناته حجت وقيم ورضوان ارامكاه  
لامحمد كاداداني بنابر شهر جاد الاول ١٢٥٣ هـ

خوكتبت بالقلم وللمصاحبه هو سرية القرآن.

48

[illegible]



تمت الكتاب النصاب بعون الله الملك الوهاب عفا به اقل الناس  
على ابراهيم مرثت وعمران بناته حجت وقيم ورضوان ارامكاه  
لامحمد كاداداني بنابر شهر جاد الاول ١٢٥٣ هـ

خوكتبت بالقلم وللمصاحبه هو سرية القرآن.

48

بسم الله الرحمن الرحيم  
وورثت عني مائة ألف درهم  
قطعت مائة ألف درهم  
حياته مائة ألف درهم  
وورثت عني مائة ألف درهم  
قطعت مائة ألف درهم  
حياته مائة ألف درهم  
وورثت عني مائة ألف درهم  
قطعت مائة ألف درهم  
حياته مائة ألف درهم